أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسات قبل اگر رفقا حضور ذهن داشته باشند صحبت در كیفیت ریاضات نفسانی بود، و عرض شد كه گرچه امام علیه‌السلام در مورد كیفیت غذا و همینطور دو سه مورد دیگر مطالبی بیان كرده‌اند، ولی به طور كلی مسأله ریاضات نفسانی در یك جمع‌بندی كلی به عملی تعلق می‌گیرد كه نفس نسبت به آن عمل احساس لذت و اشتیاق كند، حالا آن هرچه می‌خواهد باشد، می‌خواهد مسأله غذا خوردن باشد، می‌خواهد التذاذات دیگر باشد، در این مورد تفاوتی ندارد.

 از جمله مواردی كه بسیار مورد توجه است و خیلی باید نسبت به این مسأله دقت و رعایت شود و حدود و ثغورش باید مشخص بشود، مسأله ازدواج است كه نسبت به این مطلب تعریف‌های مختلف و در نتیجه برداشت‌های مختلفی شده است.

 بعضی‌ها به طور كلی این مسأله را یك مسأله فرعی و جانبی و حاشیه‌ای می‌دانند كه خارج از حیات زندگی و گذران زندگی است و راه و رسم خودش را دارد و در مرام سلوكی انسان نمی‌گنجد، برای خودش روش خاصی دارد. البته با خصوصیات و راه‌هایی مختلفی كه در اینجا مطرح است، بعضی‌ها این راه و بعضی‌ها راه دیگری را انتخاب می‌كنند.

 و بعضی‌ها هم نسبت به این مطلب تصور دیگری دارند كه گویی تمام مسائل زندگی و حیات انسان در این مسأله خلاصه می‌شود. و چه‌بسا مطالب خلافی هم شنیده می‌شود، و بر طبق ذوق و هر شخصی بر طبق سلیقه، مبانی را تفسیر و توجیه می‌كند، هر شخصی آن برداشت‌های خودش را بر طبق آن نحوه تمایلات نفسانی عرضه می‌دارد، تا هم خود را توجیه و هم مسأله را به نحو عادی جلوه بدهد.

 طبیعی است آنچه كه وجود دارد و از بزرگان و اولیاء به ما رسیده است، راه اعتدال است نه راه تفریط و نه راه افراط، و همین نكته است كه انسان را در یك محور از تعادل نفسانی قرار می‌دهد كه به واسطه آن، ذهن از پرداختن به آن مسائل واقعی و آن نقطه حقیقی به مطالب دیگر نمی‌لغزد و انحراف پیدا نمی‌كند.

 به‌طور كلی همانطوری كه عرض شد در حقوق و قوانین بین‌الملل، مسأله روابط اجتماعی افراد را قانون بر اساس احراز و احقاق حق شخصی بدون تعدّی و تجاوز به حقوق غیر تعیین می‌كند. یعنی دو ملاك در قوانین حقوقی بین‌الملل وجود دارد.

 حق اول اینكه هر كسی كه در این دنیا آمده از حقوق ابتدائی و اولیه و ضروری حیات و رشد و تكامل برخوردار است، این مسأله مسأله‌ای است كه در همه‌جا مورد توجه است،

 در روابط بین ملل، در حقوق ملل، در حقوق بشر، همینطور این مطلب مورد توجه است كه هر شخصی كه به دنیا می‌آید و قدم در این دنیای ما می‌گذارد، باید از حق رشد و نمو و رسیدن به آن نقاط فعلیت و مدارج كمالی خودش بهره‌مند باشد و كسی نمی‌تواند او را از رسیدن به این نقطه منع كند، این قانون برای همه است. حتی كمونیست‌ها هم یك همچنین قانونی را دارند و از این نظر فرق نمی‌كند، اما در كیفیت اجرا و كیفیت فهم مساله در آنجا سوال می‌شود كه آیا این قانون به رشد این فرد كمك می‌كند یا به انحطاط او می‌انجامد؟ آن یك مطلب دیگری است. ولی اصل و اساس و بنای در قوانین مدوّنه بین‌الملل و حقوق‌بشر بر این اساس بر دو ركن كه ركن اول حق اولیه و ابتدائیه و ضروریه هر شخص در این دنیا برای ادامه حیات و برای رسیدن به توقعات، البته توقعات به حق و توقعاتی كه مقتضای بودن در این دنیا، تحقق و ایجاد آن توقعات در عالم خارج است.

 مطلب دومی كه قوانین بر این اساس پی‌ریزی می‌شوند قانونی است كه برای رسیدن به حق ابتدائی و ضروری نباید به حقوق دیگران تعدّی و تجاوز كرد، یعنی انسان برای رسیدن به حقی حق دیگری را سلب كند، و اینجاست كه این مسأله مهم و حیاتی تدوین قانون بر اساس آن مقاصد و غایات و اهداف عالیه شكل می‌گیرد.

 البته تصور ما از تعدی به حق دیگران چیست؟ آیا فقط سیلی زدن به گوش دیگری است؟ آیا فقط سقف را بر سر كسی خراب كردن است؟ آیا فقط فرض بكنید دیواری را كه می‌خواهند بردارند بدون ملاحظه جهات ایمنی همینطور تراكتور و از این دستگاه‌های مخرب مثل بولدوزر بیاورند و تخریب كننداست؟ الآن این ساختمان ممكن است خراب بشود، این مسأله برای اهالی خانه خیلی اتفاق افتاده كه بدون توجه به مسائل ایمنی، یك مرتبه سقف خانه ریخته و یك عده را هلاك كرده و از بین برده، آیا فقط به همین تعدی گفته می‌شود؟ آیا برای رسیدن به حق، دیگران را از پرداختن به این امكانات محروم كردن است؟ آیا برای رسیدن به یك حق آن استعدادات و امكانات ملی را در اختیار چندنفر به خصوص قرار دادن است؟ در قوانین بین‌الملل و در حقوق بشر این را تعدّی می‌گویند؟ یا اینكه مسأله از این بالاتر است؟ یعنی تعدی به حقِ تكامل معنوی در یك جامعه نیز تعدی به حقوق دیگران تلقی می‌شود؟ اینجاست كه حقوق بشر و قوانین مادی امروز ممكن است از درك و از فهم این مسأله ناتوان باشند و نتوانند آن قانون مطابق با این دو ركن را به جامعه عرضه كنند.

 مثلًا فرض بكنید یك نفر حق دارد به هر كیفیتی كه‌

 می‌خواهد در اجتماع ظاهر بشود! حق اوست. نه به كسی تعدی می‌كند، نه راه كسی را می‌بندد و برای دیگران سد معبر ایجاد می‌كند، حق اوست، حق من این است كه یا با لباس بیرون بیایم یا بدون لباس و عریان در خارج ظاهر بشوم، حقوق بشر جلوی این مسأله را نمی‌تواند بگیرد. قانونی كه در آنجا تدوین و تصویب می‌شود این حق را برای هر كسی قرار داده، لذا ما می‌بینیم در كشورهایی كه همین‌ها مدوّن حقوق و احكام بین‌الملل هستند، در همین مجالس‌شان قوانین آزادی بی‌بندوباری تدوین می‌شود و می‌گویند: مطابق با حقوق بشر است! چه اشكال دارد؟! ایراد ندارد كه یك فرد با هر كیفیتی كه بخواهد بیرون بیاید، حق طبیعی و حیات اوست، سد معبر كه نمی‌كند، جلوی كسی را كه نمی‌گیرد، راه‌بندان كه ایجاد نمی‌كند، می‌خواهد با لباس باشد، لباس سیاه، لباس سفید، لباس زرد، می‌خواهد بدون لباس باشد در اختیار اوست.

 یا مثلًا فرض كنید در روابط اجتماعی حق هر كسی هست كه آن رابطه فردی و شخصی را برای اطفاء غرائز خویش به هر كیفیتی كه می‌خواهد انجام بدهد و كسی جلوی او را نمی‌تواند بگیرد، البته در مسائلی كه در آنجا تعدی تلقی بشود مانند تجاوز به عنف، در آنجا باید جلوگیری كرد، یا اینكه فرض بكنید به نحوی فرد را از رسیدن به یك حقی باز داشت، در آنجا مواردی هست كه باید جلوگیری شود، البته این مسأله را هم باید درنظر گرفت در خود اسلام هم این مسأله موردتوجه قرار گرفته مثلًا در مورد ازدواج دختر حالا در مورد پسر اینطور نیست اگر دختر رشیده باشد به طوری كه از نقطه‌نظر عرفی و تشخیص اهل‌فن به حدی رسیده باشد كه بتواند صلاح و فساد خود را تشخیص بدهد و تحت تأثیر احساسات قرار نگیرد، تحت تأثیر ظاهر فریبنده قرار نگیرد، تحت تأثیر حرفها و وعده‌ها قرار نگیرد، الآن معمولا اینطور است كه با حرفهای دروغ و ظاهر فریبنده و بدل‌كاری‌های فتنه‌انگیز این افراد تحت‌تاثیر قرار می‌گیرند و اسم خودشان را رشیده می‌گذارند! بلكه فردی باشد كه وقتی كه با انسان صحبت می‌كند و با او صحبت می‌شود و فهم او مورد ارزیابی قرار گیرد، انسان احساس كند كاملًا نسبت به مسائل خودش مسلط است، نسبت به درك خودش، نسبت به فهم خودش با یك اطمینانی صحبت می‌كند، در این موقع اگر پدر مانع بشود و جلوی ازدواج را بخواهد بگیرد، در اینجا شرع یك همچنین اجازه‌ای را به پدر نداده است. آن اجازه‌ای كه داده شده است مربوط به مواردی است كه دختر به حد رشد نرسیده باشد، یك همچنین رشدی، این رشد هم به بیست و یا بیست و پنج‌سالگی نیست، افراد متفاوتند، ممكن است یك دختر هیجده ساله‌ای باشد از نقطه نظر فهم میزان و معیار و مرتبه ای كه دارد، كاملًا نسبت به موازین وارد است، نسبت به مسائل وارد است و كسی نتواند او را فریب بدهد، نسبت‌

 به آتیه، نسبت به استقبال خودش می‌تواند كه تصمیم‌گیرنده باشد، ولی بعضی‌ها هستند كه با سن بالا هم در تحت احساسات قرار دارند، افراد به یك نحو نیستند، كه تشخیصش با افراد اهل خبره است كه بتوانند نسبت به این موضوع اظهارنظر كنند.

 در این حد، قوانین مدوّنه دنیا هم نسبت به این مسأله اظهارنظر می‌كند، در اینجا هم آن تعدی را آنها در این گونه موارد ناپسند می‌شمارند.

 ولی از آن طرف فرض كنید كه ایجاد رابطه به هر كیفیتی و به هر وضعی و به هر قسمی، چه حالا فرض بكنید كه این ایجاد رابطه بین مرد و زن باشد یا اینكه بین دو جنس موافق باشد از هر دو طرف هیچ قوانین حقوق بشر نسبت به این مسأله مطلبی ندارد: حقش است، خودش می‌داند، خودش اختیار می‌كند، اختیار با خودش است، و از این نقطه‌نظر، جنبه مادی مسأله برای این‌گونه افراد مورد توجه است، اما فكر اینكه این قانون موجب بشود كه این مسأله در میان اجتماع شیوع پیدا بكند و همه افراد احساس امنیت قانونی و امنیت حقوقی بكنند در اشاعه و شیوع این مطلب نسبت به این مسأله كاری ندارد.

 اگر یك جامعه‌ای فرض بكنید بخواهد به طور كلی به وضعیت جامعه قوم لوط برگردد، میگویند: بشود! حقش است! افراد حقشان است كه اختیار كنند! انتخاب كنند! و بعد هم كسی نمی‌تواند مانع بشود، و جزء حقوق اولیه به حساب می‌آید.

 پس بنابراین این كه خود جامعه فی‌حدنفسه برای بقاء خودش و حیات خودش و افرادی كه در این جامعه متولد می‌شوند و در این جامعه رشد می‌كنند و بدون اختیار و انتخاب در جریان حوادث و وقایع این جامعه قرار می‌گیرند مانند بچه‌های معصوم، نسبت به اینها دیگر فكر نشده است.

 حالا یك فردی كه سی‌سالش است و می‌خواهد مسیر زندگی‌اش را به یك نحوی انتخاب كند، به او می‌گویند: خیلی خوب، تو برو به آن كیفیتی كه خودت می‌دانی عمل كن! اما افرادی كه اینها انسانند، بشرند، شایستگی ارتقاء مراتب عالی و تجرد و ارتقاء به مراتب بالا را دارند، این افراد در یك همچنین جامعه‌ای با این فرهنگ و با این قوانین، حقوق بشر برای اینكه رشد كنند و بالنده بشوند چه تصمیمی گرفته؟ برای این‌ها چگونه می‌شود نسبت به این مسأله رعایت كرد؟ آن شخصی كه می‌نشیند و قانون جعل می‌كند كه شما می‌توانید به این كیفیت فرض كنید الآن تظاهرات كنید، به این كیفیت در خیابان‌ها وارد بشوید و خود را در معرض دربیاورید، به این كیفیت و به این نحوه در فلان شهر ایرادی ندارد كه‌

 ظاهر بشوید، نسبت به آنهایی كه در یك همچنین وضعیتی هستند و مثل حیوان و خرس و الاغ می‌مانند، این مسأله اشكالی ندارد آن كسی كه خودش نسبت به این قضیه دارد اقدام می‌كند حیوان است.

 اما نسبت به آنهایی كه اینها در یك همچنین جامعه‌ای می‌خواهند زندگی كنند، بچه است می‌خواهد بزرگ شود، انسان است، می‌خواهد در این شهر زندگی كند، باید از این شهر بلند شود برود بیرون؟ از منزلش نباید بیرون بیاید؟! نباید نان بگیرد؟ نباید برود گوشت بگیرد و نباید در بازار برود؟

 این لحاظ امنیت جامعه به عنوان جامعه، خود جامعه فی‌حد نفسه یك حقی دارد جامعه یعنی فضایی كه در آن فضا هرشخصی بتواند به نقطه تكاملی خودش راه پیدا بكند، از نظر علمی حدی نداشته باشد كه از آن حد نتواند تجاوز كند، مانعی برای او از نقطه نظر ارتقاء علمی در آن جامعه وجود نداشته باشد، تحصیل علم برای غنی و برای فقیر به یك نحو در آن جامعه برقرار باشد. رسیدن به مراتب عالیه از جهات علمی برای افراد جامعه همه در یك سطح باشد. چرا؟ چون فقیر كه گناه نكرده كه فقیر شده.

 یكبار فقر بخاطر این است كه شخص عمداً خودش را به بیكاری و به اهمال و اینها می‌زند، خب از خیلی مسائل محروم است. ولی یك فقیری است كه ندارد، وضعش و موقعیتش و جریاناتی كه در حول او گذشته، وضعیتی كه در او قرار داشته، از یك سطح عادی از مسائل در آنجا برخوردار است، این فرد در این جامعه حق حیات دارد، حق بالندگی دارد، حق رشد دارد و رسیدن به همان جایی كه استعداد او تقاضا می‌كند، اگر بیش از این تقاضا نمی‌كند، خب نمی‌كند، آن دیگر تقصیر كسی نیست. ولی وظیفه دارد از هر نقطه‌نظر تمامی امكاناتی را كه در اختیار یك فرد غنی قرار می‌دهد به آن فرزند در یك خانواده مستمند، جامعه نیز قرار بدهد. حالا شخص به آن رتبه وكمال رسید رسید، نرسید نرسید، آن دیگر تقصیر جامعه و دولت نیست. اختیار آن دیگر به امكانات خود فرد برمی‌گردد و همچنین برای رسیدن به مسائل دیگر، مسائل بهداشت، مسائل سلامتی و امثال ذلك تمام امكانی كه در اختیار یك فرد غنی در یك جامعه هست، باید بدون سرسوزن تفاوتی در اختیار همان فرد مستمند قرار بگیرد، چون در این جامعه این حق حیات دارد، حق رشد دارد.

 نسبت به مسائل معنوی هم به همین كیفیت است. فرض بكنید یك شخصی می‌تواند مراتب عالیه را طی كند، مراتب بالا را طی كند، برای رسیدن به مراتب عالیه كسی نمی‌تواند جلوی شخصی را از نقطه‌نظر انتخاب مسیر بگیرد، چرا این شخص در این فرقه است؟ چرا این شخص در آن فرقه است؟ چرا اینطوری است؟ چرا آنطوری است؟ این چراچراها همه از تنگ‌نظری‌های ما سرچشمه می‌گیرد. همه از عدم توجه ما به‌

 حقوق اولیه و حقوق ضروریه و حقوق بدیهیه افراد برای رسیدن به مراتب تعالی و تكامل او سرچشمه می‌گیرد.

 البته مكاتبی كه در جامعه از نقطه‌نظر فساد فرهنگی و فساد اخلاقی به نحوی است كه مورد اتفاق همه افراد است، یعنی همه می‌گویند این مكتب اصلًا مكتب خلاف است، این مكتب مكتب انحراف است، در این مكتب فلان مسائل مطرح است، هستند و خیلی‌ها بودند كه با سوءاستفاده‌هایی كه می‌شد از عنوان ارتقاء روحی و مسائل سلوكی و امثال ذلك به كارهایی خلاف شرع و حرام و مسائل بسیار قبیح و وقیح می‌پرداختند مشخص است باید جلوی این حرفها گرفته بشود.

 اما به صرف عدم موافقت با فكر و عدم موافقت با سلیقه گروهی، انسان بخواهد جلوی یك جریان را بگیرد، این عمل خلاف شرع و حرام است.

 در جامعه برای همه افراد باید راه حركت معنوی و سیر معنوی و سیر روحی به موازات حركت مادی و جریانات مادی و جریانات اقتصادی و بهداشتی و روند عمومی و عادی جامعه برای همه افراد فراهم بشود. اختیار با خود فرد است. همانطوری كه كسی نمی‌تواند از شركت یك فرد در یك مجلس جلوگیری كند، فرض كنید الآن در این خیابان سه تا مجلس است، مجلس فرض بكنید عزاداری است ایام فاطمیه هر كسی دلش می‌خواهد ...، در این مجلس از این ساعت تا آن ساعت است، ذاكر در این مجلس این است، منبری در این مجلس فرض كنید فلان شخص است، در فلان مجلس كس دیگری است، و در فلان مجلس شخص ثالث دیگری است. هر كسی اختیار می‌كند. یكی می‌گوید: من اینجا بیشتر خوشم می‌آید، دیگری می‌گوید: آنجا، تفاوتی نمی‌كند. از این نقطه‌نظر نسبت به جریان‌هایی كه آن جریانات را افراد با اختیار خودشان به عنوان حركت معنوی خودشان انتخاب كردند، انسان نمی‌تواند جلوگیری كند؛ و اگر ممانعت كند عمل حرام و خلاف شرع انجام داده. مگر اینكه همانطوری كه عرض كردم یك جریانی باشد كه از نقطه نظر اخلاق، از نقطه نظر رفتار و از نقطه نظر كردار یك جریان فاسد العقیده منحرف خلاف شرع بین كه اهل ادراك و استنباط، نه یك گروه خاص، نه یك سلیقه خاص، نه اینكه یك عده بیایند و برای بقیه تكلیف تعیین كنند، نه، به طور عموم به هر فرد متدینی كه گفته بشود، بگویند: آقا اینها معلوم نیست چكار می‌كنند، خیلی‌ها بودند و الآن هم در خارج هستند، افرادی هستند به عنوان گروه‌های فرض كنید عرفان در خارج شنیع‌ترین كارهایی كه هست اینها انجام می‌دهند، وقیح‌ترین كارهایی را كه ممكن است انسان تصور كند از این افراد سر می‌زند. خب اینها تكلیفشان معلوم است، این‌ها وضعیتشان مشخص است.

 و اما در سایر موارد غیر از این فرض بكنید شخصی است این راه را انتخاب می‌كند و می‌رود، جامعه باید تمام امنیت را برای این فرد فراهم كند، خودش به میزان فهم خودش، نمی‌خواهد برود، نرود. آنجا نمی‌خواهد برود، اینجا می‌خواهد برود، مگر زور است! مگر فشار است! مگر چه حسابی است كه حتماً باید یك عده فرض بكنید برای همه افراد تصمیم‌گیرنده باشند و همه افراد فقط باید از یك جریان تبعیت كنند! اینكه نشد، اینكه معنا ندارد،

 حق انتخاب و اختیار باید برای همه آزاد باشد. الآن یكی از خصوصیاتی كه مجامع علمی ما و حوزه‌های علمی ما دارند، یكی از نقاط خصوصیت بارز اینها این است كه هر شخصی در انتخاب استاد آزاد است. فرض كنید ده‌تا جلسه است، یكی نمی‌پسندد می‌رود آنجا، نمی‌پسندد می‌رود یك جای دیگر.

 مرحوم پدر ما می‌فرمودند: وقتی من می‌خواستم مكاسب بخوانم، ما رفتیم پیش یكی از آقایان كه طبعاً دیگر فوت كرده‌اند، یكی از افرادی كه فوت كردند و به رحمت خدا رفتند، البته مرد ملایی بود ایشان، این شخصی كه ایشان می‌گفتند مرد ملایی بود و مرد وارسته‌ای بود. علی‌كل‌حال رفتیم پیش آنها و درس مكاسب را شروع كردیم. و روز اول هنوز درس را شروع نكرده، ایشان شروع كرد به اشكالاتی كه بر این درس وارد است. گفت: اول درس را بخوانید، بعد اشكال وارد كنید! اشكال را نقد بكنید! نه اینكه هنوز درس را نخوانده داری اشكال را مطرح می‌كنی! و همینطور از كیفیت بیان، خلاصه ما نپسندیدیم و درس را نرفتیم! فردا شد، حجره‌شان در مدرسه حجتیه بود. من از این بالای اتاق، نگاه كردم دیدم این بنده‌خدا با آن عده از شاگردان در مدرسه دارند راه می‌روند و دنبال ما می‌گردند كه ما كجاییم، و ما دیگر نرفتیم.

 و ایشان هم می‌گفت: ما همیشه شرمنده بودیم كه چرا قبل از اینكه برویم و خلاصه بحثشان را ببینیم، خودمان یك همچنین تقاضایی كردیم و بعد هم در آن ماندیم. حالا مكاسب هم كه دیگر رفقا می‌دانند یك صفحه و دو صفحه نیست، دو یا سه سال طول می‌كشید. ایشان می‌گفتند: خلاصه برای اینكه یك درس مكاسب برویم، هفده استاد ما عوض كردیم. این را نمی‌پسندد انسان، آنجا می‌رود؛ نمی‌پسندد، جای دیگر می‌رود تا اینكه بالاخره یك‌جا مورد قبولش باشد.

 حالا فرض بكنید یك نفر می‌گوید: نه اینكه شما با این نحوه نپسندیدید و من پسندیدم و از همه بهتر است. بسم اللَه! و اینكه دیگر اشكالی ندارد.

 و اتفاقاً یكی از موارد بارز مسأله حوزه‌های علمیه نسبت به سایر مجامع و دانشگاه‌ها همین است كه در انتخاب استاد، فرد اختیار دارد. دلش می‌خواهد اینجا می‌رود، دلش نخواهد نمی‌رود. البته باز الآن نمی‌دانم وضع دانشگاه‌ها چطور است؟! سابق اینطور بود. شخص در پذیرش استاد مجبور بود.

 همین مسأله نسبت به سایر موارد هم به همین كیفیت است. یعنی در انتخاب مسیر حركت معنوی فرد آزاد است و هر شخصی آن مسیری را كه انتخاب می‌كند، بر اساس برداشت‌هایی است كه آن برداشت‌ها از جهات مختلف جمع شده و این نتیجه را در اختیار او قرار داده. خب چرا انسان باید شماتت كند؟ چرا باید ملامت كند؟ چراباید خرده بگیرد؟ اشتباه كرده خب اشتباه كرده، اشكال ندارد. انسان می‌رود یك فردی را از اشتباه درمی‌آورد. اما اینكه بخواهد جلوی یك جریان را بگیرد تا طبق آنچه را كه من فكر می‌كنم شود این درست نیست، همچنین مطلبی ما نداریم!

 یك همچین نظری را ما نداریم، عرض كردم خدمتتان در جلسات گذشته امام صادق علیه‌السلام داشتند با یك فردی از اصحاب خودشان می‌رفتند. كنیز آن شخص همراهش آمده بود بیرون كه چیزی كه می‌خرد بدهد بیاورد یك دفعه یك جا چشمش جلب شد و ایستاد و فاصله افتاد، و آن شخص برگشت، ندیدش و شروع كرد ناسزا گفتن به آن كنیز، حضرت ایستادند، عصبانی شدند، ناراحت شدند: برای چه به این بنده خدا ناسزا می‌گویی؟! این عرض كرد: یابن رسول اللَه این نصرانی است! خب نصرانی باشد! دینش است، نصرانی است كه نصرانی باشد، دینش است. این الآن این دین را اختیار كرده من دارم می‌گویم، حضرت این را نفرمودند هنوز حقانیت دین اسلام برای او روشن نشده، تو به چه حقی به یك فرد مسیحی اهانت می‌كنی؟! و واقعاً این مسأله، مسأله عجیبی است! مگر ما حق اهانت به مسیحی داریم؟! مگر ما حق اهانت به یهودی داریم؟! مگر ما حق اهانت حتی به یك بی‌دین داریم؟! بی‌دینی كه نه از روی غرض و عناد، توجه كنید نه از روی فهمش، نفهمیده، خدا را نفهمیده، در وضعش، جوّش، زندگیش، اطرافیانش؛ محیطش؛ نتوانسته آن حق را بفهمد! انسان هست یا نه؟ قابلیت هدایت را دارد یا ندارد؟

 صحبت در این است: این فردی كه حتی خدا را نمی‌شناسد، ولی قابلیت هدایت را دارد، با آن فرد دیگری كه در جریاناتی قرار گرفته، در وضعیتی قرار گرفته كه خدا را می‌شناسد، پیغمبر را می‌شناسد، امیرالمؤمنین را می‌شناسد، شیعه را می‌شناسد، چه فرق دارد؟ چه تفاوتی دارد؟ پس این همه آیه‌ای كه داریم، روایاتی كه داریم برای مستضعفین، كه مستضعفین حسابشان با بقیه فرق می‌كند چیست؟ مگر مستضعفین در كره مریخ هستند؟ نه، همین جا هستند، در همین زمین، در همین جا، در میان ما، همسایه ما، رفیق ما، ممكن است اینها مستضعف باشند، نفهمیده، در یك جریان دیگری قرار گرفته، وقتی آن جریان عوض بشود، ارتباطات تغییر پیدا بكند، این هم عوض می‌شود، این هم تغییر پیدا می‌كند. و انسان این‌

 مسأله را احساس می‌كند.

 وقتی انسان رفتار اولیاء خدا، رفتار انبیاءالهی، رفتار معصومین را با افراد غیرمتدین ملاحظه می‌كند، همان احساسی برای او پیدا می‌شود كه آنها با یك فرد متدین دارند انجام می‌دهند. چرا ما آمدیم از غافله عقب ماندیم؟! چرا ما باید به راه دیگر برویم؟! وقتی كه اساس ارتباط در ادیان الهی و در فطرت آدمی بر اساس انسانیت است، بر اساس صدق و خلوص است، آن كسی كه عناد دارد و غرض دارد و مرض دارد، از این قافله بركنار است؛ وقتی بر این اساس است، دیگر فرق بین شیعه و سنی و مسیحی و یهودی و سایر افراد در چیست؟ همه اینها در یك سطح قرار دارند چون میزان خلوص است و صدق است و میزان همان كیفیتی است و همان برداشتی است كه فرد در یك جریان و در این وضعیت قرار گرفته است. و بواسطه آن مسائلی كه در دور او قرار گرفته در یك همچنین وضعی قرار گرفته، خب این شخص كه تقصیر ندارد.

 انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد بنده در نظر داشتم، در آن كتابی كه و به رفقا شش هفت سال پیش قولش را داده بودیم و مشغولش هستم ولی هنوز هفتاد صفحه بیشترش را ننوشتیم، در آن كتاب ارتداد در اسلام، در آنجا این مسائل مطرح خواهد شد و روشن خواهد شد كه به طور كلی دیدگاه اهل معرفت نسبت به انسان بما هو انسان اصلًا صدوهشتاد درجه با آن كه تا به حال ما می‌شنیدیم و در میان خیلی از محافل جا افتاده، تفاوت دارد.

 اهل معرفت دیدگاهشان نسبت به انسان و به موجودی كه خداوند او را شایسته بروز و ظهور اسماء خودش قرار داده، و به صرف پرداختن به رفتار و كردار ظاهری نیست. به صرف بعضی از امور عادی كه انسان مشاهده می‌كند و هزار قصد و غرض در پشت این رفتار نهفته است نیست. به صرف ظاهر آراسته نیست.

 به قول آن شاعر كه می‌گوید:

ظاهرش همچون بوذر و سلمان بود \*\*\* باطنش همچو ابوسفیان بود

ظاهرش چون گور كافر پرحلل‌ \*\*\* باطنش بهر خدا عزوجل‌[[1]](#footnote-1)

 این مسیحی‌ها را وقتی دفن می‌كنند، تابوتشان خیلی زرق و برق دار و از خود جنازه بیشتر قیمت دارد آن چوب و چیزهایی كه دارند. عجیب است واقعاً چقدر این ادیان و این دیدگاه مادی عجیب است! خیلی این دیدگاه، دیدگاهِ عجیبی است!

 یك وقت مرحوم آقا می‌فرمودند: نمی‌دانم این قضیه را به رفقا گفتم یا نه؟ امروز صبح كسی آمده بود، یك دفعه‌

 یادم آمد. شك كردم گفتم یا نه علی‌كل‌حال برای این بحث ما چیز بدی نیست.

 مرحوم آقای بروجردی بسیار مرد بزرگی بود از آن افرادی بود كه از نظر علمی برهمه تفوق داشت و واقعاً فردی بود كه می‌شد گفت: فرد مرجعی است و به درد مرجعیت می‌خورد. مرحوم آقای بروجردی به درد مرجعیت می‌خورد. و از نقطه‌نظر صفای باطن و صفای روحی بنده از مرحوم آقای بروجردی حكایاتی دارم كه خیلی‌هایش را هم نگفتم.

 البته آن مسائل عرفان و مطالب معنوی و آن مراتب عالی عرفانی را، آن را خدا بهتر می‌داند ما اطلاعی از آنها نداریم. علی‌كل‌حال ایشان مرد بااخلاصی بود و اهل صدق بود، خدا رحمت كند ایشان را.

 مرحوم شیخ مهدی محققی یا محقق كه ایشان قبلًا از طرف مرحوم آقای بروجردی رفته بودند در شهر هامبورگ آلمان و آنجا مدتی متصدی موسسه و مسجدی بودند و كارهایی در آنجا انجام می‌دادند و ایشان مرد موفقی هم بودند، مرحوم والد ما در یكی از سفرهایی كه آمده بودند نقل می‌كردند وقتی ایشان آمدند در ایران، رفته بودند برای دیدنشان در آن زمان منزلشان خیابان پیروزی بود، اینطوری كه در نظرم هست از جمله مطالبی را كه ایشان نقل می‌كردند یكی این بود كه به طور كلی روابط در غرب بر اساس روابط مادی است. روح و معنویت در آن روابط معنا ندارد، قانون می‌آید و تكلیف را تعیین می‌كند برای این و برای آن. البته ما به این مسأله می‌رسیم و به این نكته ما در صحبت‌ها می‌رسیم.

 این كار را نكن! اگر كردی من این كار را می‌كنم، اگر این كار را كردی من هم در قبالش این كار را می‌كنم! هردو از نقطه‌نظر برخورد قانونی در قبال همدیگر قرار دارند. و زندگی به یك همچنین نحوه‌ای است و بی‌خود هم نمی‌گویند. مطلب همینطور است.

 ایشان می‌گفتند: یكی از این افرادی كه با صحبت‌های ما مسلمان شده بود و از مسیحیت دست برداشته بود و مسلمان و شیعه شده بود، ولی خانواده‌اش مسلمان نبودند. و این هم در منزل از ترس آن كه خانواده او را مورد صدمه قرار ندهند، اعتقاداتش را كتمان می‌كرد، نمازش را كتمان می‌كرد مثلًا گاهی اوقات مسجد، ارتباطش از نظر مسائل دینی و اسلامی، فقط در ارتباط با مسجد بود؛ ولی در منزل دیگر این كارها را نمی‌كرد. ولی در اواخر عمر كه دیگر مریض شده بود و دیگر احساس كرد كه شاید از این مرض نتواند رهایی پیدا بكند، دیگر آنجا علناً نماز هم می‌خواند. و حتی خانواده‌اش آمدند پیش ما و اظهار ناراحتی كردند، و من‌

 گفتم: مگر شما قائل به دموكراسی نیستید! خب هر كسی در انتخاب دین آزاد است.

 اینهایی كه خودشان دموكراسی می‌گویند، خودشان هم قبول ندارند و فقط این مسأله برای بقیه است! و من برای این قضیه شواهدی دارم. شواهد بسیار عدیده‌ای دارم كه این‌ها فقط برای پیشبرد مسائل مادی اینگونه مطالب را مطرح می‌كنند. خودشان هیچ‌كدام اینها را قبول ندارند. فقط به ما مسلمان‌ها كه می‌رسند دموكراسی‌شان می‌گیرد و از این مسائل، او آمده مسلمان شده دیگر چه حرفی دارید؟!

 تا اینكه این را می‌برند بیمارستان. ایشان می‌گفتند: در تمام سه هفته‌ای كه او در بیمارستان بود، حتی یك‌بار خانواده او به او سر نمی‌زنند؛ نه فرزندانش، نه پسرش نه دخترش و نه زنش. هیچ‌كدام سر نمی‌زنند. و من با آنها تماس می‌گرفتم: آخر این پدر و همسر شما بوده، مدتی با شما زندگی كرده بوده، و آنها می‌گفتند: نه! پرستارها هستند و نیازی به ما نیست. ببینید قانون مادی! نیازی به ما نیست. یعنی سرم وصل است، نِرس قرص را سر موقع می‌دهد، آمپول را بخواهد می‌زند، دكتر سركشیك به كارش رسیدگی می‌كند ما چرا دیگر برویم؟ قانون قانون ماده است! قانون قانون ماتریالیستی است! آن احساسات، آن عواطف در اینجا همه فراموش شده! آن برقرار كردن ارتباط كه مریض در یك همچنین موقعی چقدر نیاز دارد به اینكه به او ارتباط برقرار كنند! این همه دستوراتی كه ما در اسلام داریم كه عیادت مریض بكنید و چه و چه برای چیست؟ چه فائده ای برای او دارد؟ برای این است كه آن روح نشاط و انبساط را در مریض زنده كند! اتفاقا در بهبود بیماری هم بسیار این قضیه موثر است، بسیار مؤثر است، و این قضیه ثابت شده است!

 دیروز رفته بودم دیدن یكی از ارحام كه چند ماه پیش یك عملی داشتند. عمل قلب داشتند، منتهی من متوجه نشده بودم كه یك همچنین قضیه‌ای اتفاق افتاده و خیلی متأثر شدم. ایشان از جمله مطالبی كه نقل می‌كرد این بود كه می‌گفت: من درآن موقعی كه در بیمارستان بودیم، یكی دو هفته‌ای كه در آنجا بودیم، هر نفر از ارحام یا غیر ارحام كه می‌آمدند من آن انبساطی را كه پیدا می‌كردم، در بهبود روند سلامتی خودم آن را احساس می‌كردم كه چقدر حالم بهتر شده و این انبساطی كه پیدا كردم، در بهبود من چقدر تأثیر گذاشته. امشبم با شب قبل چقدر تغییر كرده، یك روز كه كمتر می‌آمدند، آن روند و آن حال را كندتر خودم در وجود خودم می‌یافتم. بی‌خود كه خدا نگفته! پیغمبر كه بی‌خود این مطالب را برای ما بیان نكردند! این همه ثواب كه داریم برای عیادت مریض برای چیست؟ برای این است كه او احساس تنهایی نكند، در وضعیتی قرار دارد كه وضعیتش با وضعیت سایر افراد و با آن وضعیت نرمالی كه دارند فرق می‌كند. آن حالت روحیش، حالت نفسانی‌اش، شكستگی كه برای او ایجاد

 شده باید جبران بشود، باید ترمیم بشود. فقط كه شكم نیست! فقط كه مسأله، مسأله شكم نیست.

 یك نفر از خانواده نیامد و می‌گفتند: نه! آنها دارند می‌رسند و نیازی به ما نیست. به این مسائل ما نیازی نداریم.

 لذا مثلًا در آنجا ما می‌بینیم فرض كنید همین‌جاهایی كه تعبیه می‌كنند برای سالمندان و غیرذلك، در آنجا خیلی بیشتر از اینجاست. در ممالكی كه جنبه عطوفت و عاطفه، در ممالك شرقی حالا اسلام هم نباشد، در ممالك شرقی این خانه سالمندان بسیار كمتر است از آنجایی كه در آنجا یك همچنین مطالبی وجود ندارد. روابط بر اساس روابط مادی است و روابط عاطفی نیست. روابط روابط مادی است. می‌گفت: ما در این مدت هر دو یا سه روز یكبار به این فرد سر می‌زدیم، یك ساعت می‌گفتیم می‌خندیدیم و شوخی می‌كردیم و حال و هوای این را عوض می‌كردیم. خیلی این از این مسأله از یك طرف متأثر كه نگاه كن ببین این پدری كه من در این مدت برای آنها زحمت كشیدم، جان كندم، جان خودم را گذاشتم تا اینها را به اینجا رساندم، اینها این موقع با من چه كردند؟! و این فردی كه ارتباطی با ما ندارد، یك مبلغ روحانی است كه ما را از یك دین به دین برگردانده، دو روز یكبار به ما سر می‌زند و می‌خندد و شوخی می‌كند و خلاصه حال و احوال می‌كند. خیلی برای او این قضیه بیشتر موجب تثبیت افكار جدید و فرهنگ جدیدی بود تا این عمل ما و رفتار ما.

 تا اینكه این به رحمت خدا می‌رود و ما او را در هامبورك و در قبرستانی كه مربوط به مسلمان‌ها است دفن می‌كنیم. فردایش در خانه ما را در زدند. آمدیم دیدیم یك هیئت عزادار بر سر و سینه‌زنان وارد خانه ما شدند: آی آقا شما چه كردید! شما به ما ظلم كردید! شما به ما خیانت كردید! عبارت آنها این بود كه: شما با این عمل خودتان به ما خیانت كردید و حق ما را تضییع كردید و بر ما ظلم كردید! گفتم: چكار كردم؟ ماشاءاللَه كه شما خیلی عالی و سنگ‌تمام این مدت، این دو یا سه هفته دیگر آنقدر سر زدید كه بنده‌خدا شرمنده شما شد. گفت كه: شما بدون اجازه ما برداشتید این را دفن كردید و رفتید در آنجا، در حالی كه ما می‌توانستیم این جنازه پدرمان را ببریم به مراكز همین دانشگاهی‌ها و پزشكی قانونی، و به فلان مارك، و فلان مبلغ مارك ما بفروشیم و شما از این منفعت ما را محروم كردید! حالا با این طرز تفكر آدم چكار می‌كند؟! یعنی از هزارتا فحش، از هزارتا فحش كه بیایند به آدم بدهندبدتر است، آن سه هفته‌ای كه اصلًا یك مرتبه در بیمارستان نرفته و سر نزدند به یك طرف، از آن طرف بلند شوند و بگویند كه این‌

 طور! یعنی واقعاً آدم به اینجا می‌رسد؟! یعنی واقعاً بشر به اینجا می‌رسد كه با جنازه پدرش، حكم مجسمه و چوب و گوشت قصابی نگاه می‌كند؟ دیدید در قصابی آویزان می‌كنند فرض كنید یك كیلو دو كیلو، یعنی اینطوری اجازه می‌دهد با این پدر رفتار شود، این دیگر چه در دل او وجود دارد؟! چه احساسی وجود دارد؟! چه رحمی در این دل وجود دارد؟! چه عاطفه‌ای دیگر وجود دارد؟! چه انسانیتی دیگر در این وجود دارد؟! حالا البته ما نمی‌گوییم این دیگر بطور كلی باز بیایید و تحت تأثیر و تربیت عوض بشود ولی الآن كه هست، این كه الآن هست، اینجاست كه انسان باید قدر و ارزش قوانین الهی كه بر اساس معنویت پی‌ریزی شده است، نه بر اساس ماده، نه بر اساس همانطوری كه در جلسات قبل گفتیم ماتریالیستی قوانین وضع شده، باید قدر اینها را انسان بداند.

 بنابراین همانطوری كه در جلسه قبل خدمت رفقا عرض شد، به‌طور كلی چه در ادیان الهی و چه در قوانین حقوق‌بشر و همینطور در سایر قوانین ملل، مسأله اولی كه وجود دارد مسأله ملاحظه قوانین ضروری برای بقاء اجتماع است. قانونی كه آن قانون رعایتش برای حفظ حیات اجتماعی و حفظ بقاء اجتماعی رعایت آن قانون لازم است. شخص بتواند به حقوق اولیه خودش دسترسی پیدا بكند. دوم از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران مانع باشد و رادعی وجود داشته باشد. این دو اصل در قانون وجود دارد.

 فرض بكنید در مورد قصاص عرض شد: یا ایهاالذین آمنوا در موارد مربوط به قصاص‌ وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ‌ البقرة، ١٧٩ یا اینكه در آن آیه دیگری دارد كه‌ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى‌ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى‌ بِالْأُنْثى‌ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ ... البقرة، ١٧٨ كه این آیه مربوط به آیه قصاص حر به حر، عبد به عبد، انثی به انثی و همینطور چشم و در مقابل چشم و این چیزها است.

 یا در آیه اول كه حیات اجتماعی مرهون وجود قصاص است. البته این مربوط به قصاص است، سایر قوانین و آن تعدیات هم، قوانین حقوقی، تجاوزات نسبت به حقوق دیگران، اینها همه جای خودش را دارد. اگر كسی بر حقی از حقوق دیگران یك صدمه ای وارد كند، فرض كنید بر منزلش بر ملكش بر مایملكش بخواهد وارد كند، آن قانون قانونی است كه باید جلوی او را بگیرد. اگر فرض كنید دزدی در منزلی وارد بشود باید دست او قطع بشود. و همینطور اگر عمل او عملی باشد كه امنیت اجتماعی را به خطر می‌اندازد كه همراه با سلاح باشد قطعاً حكم او اعدام است و باید این فرد اعدام بشوند، حتی اگر آن اسلحه او اسلحه غیرواقعی باشد. همین‌قدر كه در ظاهر این عمل به عنوان تخویف و به عنوان ترساندن افراد این عمل صورت بگیرد، مجازات شدید برای این‌گونه افراد باید درنظر گرفته بشود.

 در قوانین آن اصل اولی برای حفظ و بقای اجتماع رعایت قوانین است و باید هم همینطور باشد. چون همانطوری كه خدمت رفقا عرض شد، همه افراد در یك سطح نیستند. همه افراد در یك میزان از تعالی فرهنگی قرار ندارند. بالاخره افرادی هم در میان اجتماع پیدا می‌شوند و كم هم نیستند، كه این‌ها می‌خواهند به حقوق دیگران تجاوز كنند و تعدی كنند. و در همه موارد و در همه اصناف هم این قضیه بلااستثناء وجود دارد، هیچ استثنائی هم در اینجا وجود ندارد. در كاسبش همینطور است، در پزشك همینطور است، در روحانی‌اش همینطور است، در همه اصناف افرادی هستند كه اینها خارج از حدود انسانی می‌خواهند قدم بردارند، و خارج از آن اصول انسانی می‌خواهند حركت بكنند. تفاوتی هم ندارد چون تمام اینها بر اساس مسائل نفسانی است و نفس هم در همه است، نفسی كه الآن دارد با شما صحبت می‌كند، این نفس هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. ظهور و بروزش تفاوت می‌كند. یك وقتی من فرض كنید با این لباس در میان شما ظاهر می‌شوم، یك موقعی لباسم را درمی‌آورم و با لباسی كه متعارف شما است و پوشیدید، درمی‌آیم. نفس من در اینجا با تغییر لباس عوض نشده كه حالا نسبت به این خصوص و نسبت به این سنخ دیگر این مسأله منتفی باشد. نفس وجود دارد، آن بروز و ظهور اجتماعی او و خصوصیاتی كه به خود گرفته است، آن خصوصیات متفاوت است، گاهی به این شكل و گاهی به آن شكل، هر لحظه به شكلی بت عیار برآمد. حالا این قضیه تفاوت می‌كند.

 روی همین جهت چاره‌ای نیست بر اینكه حكم اولی بطی و ضروری و قطعی در اجتماع، چه آن اجتماع ملتزم به احكام الهی باشد، یا آن اجتماع ملتزم به احكام الهی نباشد، آن حكم اولی و قانون اولی عبارت است از همین قوانین عادی و این قانون است كه جلوی تعدی ظالم رامی‌گیرد.

 و به عبارت دیگر باید اینطور تعبیر كرد كه بطور كلی اصل قوانین ابتدائی بطور غالب برای متجاوز است، نه برای فردی كه می‌خواهد طبق اصول انسانی در جامعه رفتار بكند. آن كسی كه می‌گویند اگر می‌خواهی منزل خودت را خراب كنی، باید آن رعایت جهات ایمنی را برای منزل همسایه بكنی، اگر نكنی باید تاوان این مفاسدی كه بعد اتفاق می‌افتد، و تدمیر و تخریبی كه اتفاق می‌افتد، و همینطور ممكن است حتی به قتل نفس و به ضایعات دیگر برسد بپردازی، این برای كیست؟ برای آدم لاابالی است، برای آدمی است كه نمی‌خواهد به آن اصول انسانی عمل كند.

 والا اگر یك همچنین قانونی نبود، اگر یك فردی وجدان داشته باشد اگر یك فردی انسان باشد، بخواهد مانند انسان‌

 در جامعه زندگی كند، این كارها را نباید انجام بدهد.

 حالا ما قانون هم نداشته باشیم یا قانون بگوید: تو هر كاری دلت می‌خواهد بكن! بلدوزر را بیانداز خانه خودت را خراب كن ولو اینكه خانه در جوار او هم به واسطه اتكا از بین برود! تو كه تعدی نكردی! تو آمدی منزل خودت را اینطور كردی. حالا قانون نگوید كسی كه وجدان داشته باشد این كار را نمی‌كند، پس این قانونی كه الآن دارد وضع می‌شود، آن قانونگذاری كه دارد این را تدوین می‌كند، می‌خواهد جلوی متجاوز را بگیرد. آن آیه قرآنی كه می‌گوید: لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ یا فرض كنید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى‌ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى‌ بِالْأُنْثى‌ كه مربوط می‌شود به قانون جزایی نه اینكه به قانون حقوقی چون ممكن است یك فردی بر حسب عدم اختیار یك فردی را به قتل برساند. اینكه اشكالی ندارد! حالا مؤمن هم باشد، مؤمن گاهی اوقات ممكن است یكی را به اشتباه كاری كند.

 امیرالمؤمنین علیه‌السلام یك فردی را آوردند به قنبر فرمودند: این مقدار تازیانه بزن. قنبر تازیانه زد و یكی هم اشتباهی، حالا شمرده بود یا هر چی بود اشتباه زد. یعنی فرض كنید بیست تا باید بزند، بیست و یكی زد.

 حضرت فرمودند: بلند شو یكی به قنبر تازیانه بزن! گفتم: بیست تا، می‌خواستی درست بشماری! این قنبر می‌خواهد باشد! دیگر از قنبر كه بالاتر نداریم. ولی قانون قانون است. امیرالمؤمنین هم امیرالمؤمنین است. او سرجایش است؛ حالا آن می‌بخشد یك مطلب دیگر است. آن می‌بخشد و می‌گوید: این اشتباه كرده، قنبر كه خدای نكرده نمی‌آید بگوید: من یكی بیشتر بزنم، حالا علی گفته بیست‌تا، پنج تا بیشتر بزنم! نه آقا، می‌خوابانند تو را و پنج تا به تو می‌زنند. حالا اضافه نزنند آن پنج‌تا را به تو می‌زنند. قنبر می‌خواهی باش فرق نمی‌كند. پسر علی می‌خواهی باش فرقی نمی‌كند فرد یهودی و نصرانی می‌خواهی باش آن هم برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفاوتی ندارد.

 اینجاست كه انسان باید بفهمد دنبال كی برود؟ نه دنبال جناب ابوبكری كه وقتی آن خالدبن ولید آمد برای گرفتن زكات از مالك‌بن‌نویره كه گفته بود من به حكومت ابابكر چون حكومت غاصب است و حكومت خلاف است و حق امیرالمؤمنین را گرفته است، زكات نمی‌پردازم، گوسفند نپرداخت.

 واقعاً ببینید شیطان تا كجا می‌آید جلو! كسی كه زكات ندهد، حكمی از احكام ضروری دین را انكار كرده، و كسی كه انكار بكند حكمی از احكام ضروری را، مرتد شده است و قتل مرتد واجب است. این صغری و كبرایی كه فقهای ابوبكر می‌آیند این صغری و كبرا را بغل هم و كنار هم قرار می‌دهند. پس مالك‌بن نویره كه زكات به حكومت اسلامی برحق الحمدلله همین یك حكومت بر حق را در دنیا داشتیم

 نمی‌پردازد پس قتلش واجب است. خالدبن ولید قداره بند را می‌فرستند آنجا، و چون مالك‌بن نویره هم فردی است صاحب قبیله و خالدبن ولید از عهده‌اش برنمی‌آید او را گول می‌زند، فریب می‌دهد، ما با شما كاری نداریم، نپردازد فردا می‌رویم حالا بلندشویم نماز را بخوانیم. نماز را می‌خواند، مالك‌بن نویره را می‌گذارد جلو، بعد تا مشغول حمد می‌شود یك مرتبه شمشیر را می‌كشد و سر مالك را در نماز جدا می‌كند. این حكومت عدل اسلامی‌است! نگاه كنید این را می‌گویند: حكومت عدل اسلامی، كه بهتر از این نمی‌شود! جبرئیل هم بیاید، نمی‌تواند بهتر از این یك همچنین حكومتی را ایجاد كند! این را بنده عرض نمی‌كنم. خود كتب اهل تسنن این قضیه را نقل می‌كنند. اگر آنها نقل نكردند، بنده حرفم را پس می‌گیرم. می‌آید با كلك و دروغ كه ما با شما كاری نداریم، نماز را بخوانیم و بعد با هم صحبت می‌كنیم. حالا موقع نماز است، سرش را جدا می‌كند و بعد هیزم می‌آورد. بدن مالك‌بن‌نویره را می‌گذارند زیر هیزم. اینها را بشنوید خوب است. مرحوم آقا این را در كتاب امام‌شناسی آورده‌اند. بروید بخوانید در آنجا مفصل ذكر كردند. تا بدانید بر این اسلام چه گذشته؟! و حالا بدانید مظلوم و ظالم كیست؟!

 بدن مالك‌بن‌نویره را با هیزم‌ها زغال می‌كنند و گوسفند می‌كشند، در دیگ از بدن مالك‌بن‌نویره و گوسفندهایی كه كشتند آبگوشت درست می‌كنند و همه نوش‌جان می‌فرمایند و شب خالدبن‌ولید با زن مالك‌بن‌نویره زنا می‌كند. اینها را همه را نوشته‌اند.

 حالا صحبت سر این است كه این افراد لشگر همه دارند می‌بیند! این مسائل را دارد می‌بیند. چون زن زیبایی بوده و خالدبن ولید چشمش به او می‌افتد و به خاطر همین آن كار را می‌كند.

 عمر با خالدبن‌ولید با همدیگر اختلاف داشتند و وقتی او می‌آید در مدینه، عمر می‌خواهد از این قضیه نه به خاطر خدا، به خاطر خودش می‌خواهد سوءاستفاده بكند. بلند می‌شود می‌رود پیش ابوبكر و می‌گوید: این آمده، كشتن او را حالا كاری نداریم، این زنایی كه كرده زنای محصَنه است، زنای محصِن نه، محصَن، محصَنه به زنایی گفته می‌شود كه با زن شوهردار باشد و شرایط خاص خودش را دارد هم نسبت به مرد و هم نسبت به زن، این زنا زنای محصَن باشد. اگر مرد عیال داشته باشد و در اختیار او باشد، با زن غیرشوهردار زنا كند، این زنا، زنای محصَن است. نسبت به آن زن زنای محصَن نیست. او را باید حد بزنند. رجم نباید بكنند، سنگسار نباید بكنند، مرد را باید سنگسار كنند. چون زنای محصَن كرده.

 و اگر زن، زن شوهردار باشد با مرد بدون زن زنا كند. آن زنا از طرف مرد و از طرف زن هردو زنای محصَن خواهد بود چون در اینجا تعدی به حق غیر تلقی می‌شود. باید طرفین را سنگسار كنند و رجم كنند.

 و رجم از احكام ضروری اسلامی است كه بوده و انجام شده و حكم هم همین است. حالا جور دیگر بیان می‌كنند، باید خودشان بروند سوال و جواب پس بدهند، حكم رجم بوده است و شكی در این مسأله نیست. و این كار را هم كه می‌كنند، به خاطر این است كه اتفاق نیفتد. دو نفر را رجم می‌كنند، و همه هم باید ببینند، دیگر سومی وجود ندارد. احكام اسلامی احكامی نیست كه با مردم شوخی داشته باشد. برای رفع خیانت در جامعه این كار می‌شود، و الا اگر بیاورند و برایش طاق نصرت بیاندازند و هر روز هم چلوكباب و سیگار وینستون ببرند جلویش بگذارند و بگویند: بفرمائید، معلوم است این جامعه به كجا خواهد كشید؟!

 می‌گویند: كرامت انسانی مخالف با این رجم است! این انسان است؟! این حیوان است، این ببر و پلنگ است، آن كسی كه این كار را با آن زنی كه شوهرش در این جامعه احساس امنیت می‌كند انجام می دهد و می‌رود یك همچنین كاری می‌كند، این انسان نیست. یك حیوان است، حیوانی است كه آن فرض بكنید یونجه و كاه می‌خورد، این غذای دیگر می‌خورد. تفاوتی در این صورت ندارد. حیوان وحشی وقتی بیاید در خیابان چكار می‌كنند؟ با تیر می‌زنند می‌اندازند. حیوان را می‌گیرند در باغ‌وحش می‌گذارند، حالا اگر همین حیوان، درِ باغ وحش باز شد آمد بیرون، ول می‌كنند برود پاره كند؟! حالا چون حیوان است برود مردم را پاره كند، می‌زنند. با تیر می‌زنند، می‌اندازند باید بزنند، اگر نزنند مردم را از بین می‌برد. بله، از نظر اینكه حیوان است در قفس می‌گذارند، در جنگل رهایش می‌كنند. ولی وقتی كه مسأله به تعدی می‌رسد، همین حیوان وحشی كه گناه ندارد باید با تیر زد و او را انداخت تا افراد را از بین نبرد.

 حالا این آمده با این زن یك همچنین كاری كرده، امروز شوهرش را گرفته اعدام كرده، و بعد آمده شب بدون اینكه رعایت قضیه را بكند، چهار ماه و ده روز باید این زن عده نگه دارد، ولی او رفته و با او زنا كرده، و خالدبن‌ولید هم كه از همه چیز خبر دارد، می‌رود پیش ابوبكر و برمی‌گردد بیرون، خیلی خوشحال و یك دستی هم به سبیل‌هایش می‌زند و می‌گوید: بفرمائید كسی با ما كاری ندارد.

 عمر عصبانی می‌رود پیش ابوبكر و می گوید: این چه كرده و چه كرده، و باید این اعدام بشود، ابوبكر می‌دانید چه جواب می‌دهد؟ این جواب را می‌دهد: لا اغمد سیفا سله اللَه علی الناس شمشیری را كه خدا از نیام كشیده، من آن شمشیر را در غلاف نمی‌كنم. دست شما درد نكند! این را می‌گویند: حكومت اسلام!!

 به‌به! و باید به این حكومت افتخار كنیم «لا اغمد سیفا این عبارت، عبارت ما شیعه نیست كه اهانت باشد. عبارت علمای اهل تسنن است. آنها این را می‌گویند، نه اینكه ما بخواهیم حرفی بزنیم. لا اغمد سیفا شمشیری را كه خدا از نیام كشیده یعنی خالدبن‌ولید، من آن شمشیر را چرا دوباره؟! الآن ما به این نیاز داریم! نوش‌جانش! هزارتا از این كارها هم انجام بدهد! نوش جانش برود انجام بدهد! این می‌شود هردم‌بیل، عالم عالم هردم‌بیل.

 اما وقتی كه نوبت به امیرالمؤمنین می‌رسد و به بیعت نكردن برسد، اشكال ندارد بروید بزنید! خانه را آتش بزنید! خانه دختر پیغمبر را آتش بزنید! هیزم ببرید! وقتی هم كه احساس كردید دختر پیغمبر آمده پشت در، با لگد آن چنان بزنید كه او را له كنید! این عیب ندارد! اینها اشكال ندارد!

 یك عبارتی را، واقعاً عبارت عجیبی است كه این را اهل تسنن نقل كرده‌اند. من نمی‌دانم این را در چه كتابی دیدم، ولی قطعاً این را با چشمم دیدم و در كتب اهل تسنن هم دیدم، حالا رفقا بروند پیدا كنند.

 عمر می‌گوید: در همان موقعی كه فاطمه آمد پشت در، و من با لگد به او زدم، صدای ناله او را من شنیدم، و آنچنان ناله‌ای كرد كه در دل من یك احساس عطوفتی داشت پیدا می‌شد، ولی یك مرتبه یاد آن افرادی را كه به دست علی كشته شدند افتادم، با لگد فشار دادم، ببینید! این عبارت عبارت عمر است!

 آن وقت یك همچنین آدمی با این وضعیت و با این كیفیت می‌آید برای مردم تصمیم می‌گیرد، این كار را بكنید، حالا آن كار را نكنید، این را انجام بدهید، و آن را انجام ندهید! این آقا با این حالت! یعنی دختر پیغمبر را می‌آورد و با این كیفیت از بین می‌برند. ببریم! چه اشكال دارد! حكومت ما به راه باشد، دختر پیغمبر تكه‌تكه بشود، محسنش هم كشته بشود! چه اشكال دارد؟! همه اینها فدای یك روز حكومت ما! بله مسأله این است. اینها را باید مردم بدانند، باید اطلاع داشته باشند مردم؛

 اگر قرار بر این است كه ما تمام مبانی خودمان را كنار بگذاریم، آقا بهتر است بلند شویم برویم نصرانی بشویم! چه اشكال دارد؟! چرا با اهل تسنن وحدت؟ با نصرانی هم وحدت! با همه، وقتی قرار بر این است چرا خودمان را محدود كنیم؟! می‌گویند: پیغمبرمان مشترك است! كدام پیغمبر؟ كدام یكی از حرفهای پیغمبر را گوش دادید كه حالا پیغمبرمان مشترك است؟ هان! وصیت به ذریه‌اش را گوش‌

 دادید؟! متابعت از علی را گوش دادید؟! پیروی از امیرالمؤمنین‌اش را گوش دادید؟! نصب خلافت در روز غدیرش را گوش دادید؟! اینهارا گوش دادید؟! پس كو اشتراك؟

 بله، پیغمبری بوده، خودمان! هم به آن پیغمبر منتسب می‌كنیم، خب بكنیم، خیلی‌ها می‌آیند، یهودی هم خودش را منتسب به پیغمبر كند، این آدم خیلی خوبی است، تمام شد! قبله‌مان مشترك است همین، تمام شد! همین كه بایستیم به این قبله تمام شد؟! نماز تراویحی كه مستحب است واجب است به فرادی بخوانند، به همین قبله جماعت می‌خوانند. حالا قبله‌مان مشترك شد؟! چون به طرف قبله نماز می‌خوانیم پس یكی است؟! یا اینكه نه، اگر عمل كردیم به آن دستور، در آن دستور مشتركیم. عمل نكردیم نه.

 آن شخصی كه رو به قبله نماز می‌خواند و صلاة تراویحی را كه رسول خدا از ناحیه پروردگار واجب كرده است بصورت فرادی، او همین نماز را به جماعت می‌خواند، به خود كعبه هم می‌خواند، مگر این پشت به كعبه نماز می‌خواند؟ نه، رو به كعبه نمازی می‌خواند كه ملائكه او را لعنت می‌كنند. برای چه ایستادی داری رو به كعبه نماز می‌خوانی؟! این نماز كه حرام است! اینكه حرام است!

 وقتی كه من با آنها راجع به این قضیه صحبت كردم، یكیش راجع به صلاة تراویح بود. گفتم: بلند شویم برویم در كتابتان ببینید. گفتند كه در زمان رسول خدا به فرادا خوانده می‌شده عمر آمده این نماز را به جماعت كرده؛ رسول خدا هم گفته‌اند: اتبعّوا سنتّی و سنة خلفائی‌[[2]](#footnote-2)، به دروغ از سنت من و از سنت خلفای من پیروی كنید. اتبعوا سنتی و سنة خلفائی، توی كتب‌شان است. گفتم: این را قبول دارید؟ برنمی‌گردید؟ حرفتان را قبول دارید كه اتبعوا سنتی و سنة خلفائی درست است؟! پس سنت من و سنت خلفای من را پیروی كنید قبول دارید؟ نمی‌زنید زیرش؟! گفتند: نه، گفتم، علی جزو خلفا بود یا نبود؟ گفتند: بود. گفتم: وقتی كه برگشت به سنت پیغمبر، نماز فرادی، چرا به جماعت می‌خوانید؟ همینطور ماندند. گفتم: یا بگویید علی جزء خلفا نیست؛ فقط آن دوتا یا سه تا هستند. از علی اسمی نمی‌آوریم. یا بگویید: جزء خلفا نیست، آن موقع حسابتان جور دیگری خواهد شد. یا اگر خلفا است، بسیار خوب. عمر آمد طبق سلیقه خودش این را به جماعت كرد و امیرالمؤمنین این را آمد برگرداند. پس حالا شما باید

 فرادی بخوانید. همینطور ماندند، ماندند و باز خواندند. ببینید! اینجا پیدا می‌شود.

 پس بنابراین شما این قبله‌ات، قبله مشترك نیست. همینطوری رو به آن می‌خوانید. قبله تو این نفس توست كه داری به آن نفس سجده می‌كنی! به آن نفس! منتهی فرض كنید یك چهاردیواری را هم جلوی خودت گذاشتی و این چهاردیواری و سنگ است، كعبه نیست! كعبه در دل تو است، تو داری به كعبه دلت نماز می‌خوانی، نه به كعبه! حالا می‌گوییم: ما در كعبه و امثال ذلك مشتركیم.

 این وضعیتی كه الآن هست، این قانونی را كه اسلام وضع كرده، این قانون برای كیست؟ برای كسی كه می‌خواهد ظلم كند. كسی كه نمی‌خواهد ظلم كند، كسی كه می‌خواهد در اجتماع به انسانیت عمل بكند، به انسانیت رفتار بكند، به روش انسانیت می‌خواهد در اجتماع باشد، او كه نیاز به قانون ندارد، او خودش حدود را می‌بیند، این مقدار را خطكشی كردند، این مقدار را بایستی كه پی‌ریزی كرد. دیگر من نباید بروم آن زمین در مجاور خودم را هم غصب كنم و او را هم ضمیمه ملكم كنم. وجدان می‌گوید: نكن، فطرت می‌گوید نكن، انسانیت می‌گوید نكن، اما من احساس كنم زور پشتم است، من احساس كنم این مالك این زمین مظلوم است، دادش به جایی نمی‌رسد، به آنها می‌گوییم: آقا بردارید صدمتر بروید آن طرف‌تر، پی را از اینجا بكنید. كی به كی است؟! بزن برو! بعد هم اگر خواست مسأله به یك جایی برسد حل می‌شود. می‌رود زمین بعدی را هم ضمیمه این می‌كند، ضمیمه می‌كند.

 مرحوم آقا قضیه‌ای نقل كردند در همان كتابشان راجع به باجناق مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه زمینی را كه گرفته بود، منزل بغلی را، جنب منزل ایشان را آن شخص هدیه داده بوده به عیال ایشان، این آمده غصب كرده و سالیان سال در آنجا مانده می‌گوید: نمی‌دهم و نمی‌روم، خب ایشان هم آدمی نیست كه بلند شود برود محكمه و حالا چون یك سید مظلومی است و مناعت دارد و متانت دارد، بزرگواری و كرامت دارد و نمی‌آید فرض كنید بخاطر یك چندمتر با این مسائل خودش را درگیر كند؟ حالا تو باید غصب كنی؟! تو باید از كرامت این سید سوءاستفاده كنی؟! این را انسانیت می‌گویند؟! خدا هم مبتلایش می‌كند. پس این قوانین مال این است. یعنی قانونی كه برای افراد بیمار جامعه وضع می‌شود، برای افراد مریض جامعه است، برای افرادی است كه اینها عناد دارند. اینها نمی‌خواهند به آن حقوق انسانی و الهی پایبند باشند. برای اینها می‌آیند قانون وضع می‌كنند. قانون قرار می‌دهند: این كار را بكن، این كار را نكن، البته یك پله بعد از این هم برای افرادی هست كه آنها به‌

 این حد هم نیستند، ولی از آن خصوصیات عادی و ظاهری خودشان می‌خواهند نسبت به آنها یك استفاده‌ای هم بكنند، نمی‌خواهند فرض بكنید به حق دیگری تعدی بكنند ولی آن جنبه گذشت و ایثار و عطوفت و اینها را هم نمی‌خواهد آنجا رعایت بكند. اشكال ندارد، نسبت به اینها این قوانین هم وضع می‌شود. از جمله این قوانین قانون ازدواج است كه ازدواج آن احكامی را كه اسلام در آن قوانین ازدواج قرار داده عبارت است از حقوقی كه برای زن قرار داده، حقوقی كه برای مرد قرار داده، مهری كه قرار داده در قبال این عقد و امثال ذلك. در این قوانین ابتدائی ما، این مسائل و اینها می‌گنجد. یعنی قوانینی كه در قبال یكدیگر، طرفین متعهد برای بقاء این صورت ظاهری ازدواج و ادامه ظاهری ازدواج است. برای این اسلام قانون قرار می‌دهد. حالا این قوانینی كه مربوط به این است، فرصت دیگر بیش از این اقتضا نمی‌كند. انشاءاللَه كه برای مجلس بعد، به این موضوع می‌پردازیم. ما در نظر داشتیم آن دو حكم متفاوتی را كه اسلام نسبت به دوام زندگی از نقطه‌نظر ظاهری و دوام زندگی از نقطه‌نظر باطنی آن افتراق و قوانینی را كه اسلام در اینجا آورده آنها را بیان بكنیم، كه دیگر پرداختن به مسائل دیگر از این مطلب حاجز شد. این جلسه هم مانند جلسه روز قبل به مناسبت ایام فاطمیه ذكر توسلی به حضرت فاطمه سلام‌اللَه‌علیها مناسب است.

 انشاءاللَه از رفیق و دوست گرامی‌مان تقاضا داریم كه با توسل خودشان حال و هوای مجلس را به آن سمت برگردانند.

 من خدمت رفقا گفته بودم اهتمامی را كه بزرگان به توسلات ائمه داشتند و اینكه اصل آن توسلات است، اصل آن توجهات است، و اصل آن ارتباط است. و باید این مسائل و مطالبی را كه گفته می‌شود ختم به آن توجهات باشد و حتی بعضی از دوستان با من صحبت كرده بودند كه خود شما چرا اختتام صحبت را به ذكر مصیبت نمی‌كنید؟ عرض كردم من خودم مایل هستم به این قضیه، ولی هر وقتی یك همچنین قصدی كردم آن ادامه مطلب آن حال و توان مرا دیگر تحت‌تاثیر قرار داد. دیگر حالی برای آن نماند، و الا خود من هم چرا مایل و مشتاق به این مطلب هستم.

 و اینكه رفقا در نظر داشته باشند كه در مرام و مسلك اولیاء الهی اصل و اساس بر توسلات است و آن حبل و ریسمان اتصال انسان با آن حقایق و معارف ربوبی خواهد شد. آن اصل است در مجاورت با یك همچنین مطلبی، پرداختن به مسائل علمی و معارف و مبانی كه از ناحیه بزرگان برای ما رسیده است آن جایگاه خودش را دارد، ولی یك وقتی خدای نكرده تصور نشود كه اصل همین مطالبی است كه گفته می‌شود، ولی ذكر مصیبت و اینها در حاشیه و در كنار قضیه قرار می‌گیرد. نه، اینطور نیست! لذا خدمتتان عرض كردم، یك مرتبه این قضیه را عرض كردم در زمان مرحوم آقا در زمان‌

 گذشته، مرحوم آقا در همان زمان سابق در قبل از انقلاب، زمان شاه كه در مسجد صحبت می‌كردند و منبر می‌رفتند، این منبرهایشان را یادداشت می‌كردند و مخصوصاً معادشناسی و امام‌شناسی‌شان را، معادشناسی یك ماه رمضان طول كشید. یادم است؛ ولی امام شناسی بیشتر شد. اینها را ایشان یادداشت می‌كردند و در مورد معادشناسی من یادم است كه آن روضه‌ای را كه بعد از هر منبری بعد از صحبت‌هایشان این روضه را ایشان می‌خواندند، آن روضه را هم به شكل مجمل در انتهایش می‌نوشتند. الآن در همین كتابهایی كه در اختیار رفقا است این مسأله را می‌بینند.

 یك روز هنوز این مطالب چاپ نشده بود، عرض كردم زمان، زمان گذشته بود و این مطالب ایشان در زمان انقلاب، اینها بعد كم‌كم تنظیم شد.

 یك وقت مرحوم آیت‌اللَه مطهری (ره) كه در منزل ما بودند، چون هفته‌ای یك مرتبه ایشان می‌آمدند در منزل ما و ارتباط داشتند، ارتباط وثیقی بین ایشان و مرحوم والد بود و گاهی هم ما می‌رفتیم می‌نشستیم، چایی می‌بردیم و چند دقیقه‌ای می‌نشستیم و می‌رفتیم. دیدم ایشان معادشناسی را آوردند و دارند به آقای مطهری نشان می‌دهند و ایشان نگاه می‌كنند. آقای مطهری همین كه داشتند نگاه می‌كردند خیلی مبتهج و اینها بودند. بعد یك مرتبه من دیدم ایشان گفتند: آقا این مطالب را مناسب نیست كه شما اینها، روضه‌هایی كه در اینجا دارید، روضه‌هایش را حذف كنیم و مطالب سلسله‌وار و یك‌نواخت باشد تا صورت كتابی خودش را حفظ كند؟!

 ایشان گفتند: نخیر آقا تمام آن صحبتی كه شما می‌بینید، آن نمكش همین روضه‌ای است كه این خواننده زمانی كه به این روضه می‌رسد. تأثیر این مطالب در وقتی است كه این خواننده به این ذكر مصیبت سیدالشهداء برسد و از آن اتصال با این كلمات به آن نفس مطهر بیاید و این مطالب را در خود ثبت كند و جذب كند و نگه دارد. ایشان گفتند: بله بله و قبول كردند، ولی من خیال می‌كنم ایشان باز مسأله درنیافتند. خلاصه مسأله آنطوری كه موردنظر ایشان بود، و این حقیقتی است. حالا پذیرفتند. وشاید هم اشتباه از من است كه تصور كردم به این نحوه بوده، ولی آن جنبه‌ای كه در اینجا مورد نظر اولیاء الهی است، این قضیه است كه مسأله همه‌اش اتصال به آن خاندان است.

 مرحوم قاضی می‌فرمودند: تمام وجب به وجب صحن سیدالشهداء را من خوابیده‌ام. اینهایی كه این بزرگان را خارج از اسلام می‌دانند، بیایید ببینید اینها چه كسانی هستند! این عارف بزرگ كه یكی از آثارش را همین چندروز

 پیش دیدیم، این مرحوم آیت اللَه بهجت رحمة اللَه علیه كه ما با ایشان خیلی مرتبط بودیم و ایشان هر وقت مشهد مشرف می‌شدند به دیدن مرحوم آقا می‌آمدند، و ما گاه‌گاهی كه در مجالس آنها بودیم خیلی بهره می‌بردیم از این ارتباطات. در این وضعیت همه مشاهده كردند این استقبال مردم و این حال و هوایی كه بود همه برای اتصال ایشان به مرحوم قاضی بود. بله، بقیه مردم هم از دنیا می‌روند، ولی این‌طوری نمی‌شود. اینكه در این مسأله بود، حال و هوایی داشت، صحبت‌هایی كه می‌شود در دور و بر یك همچنین شخصیتی، همه‌اش مربوط می‌شود به مرحوم قاضی. آن اصل ایشان است. آن حال و هوای مرحوم قاضی بوده كه در یك همچنین شخصیتی اینطور متبلور شده و مردم را اینطور به سمت خود كشانده. این كفایت نمی‌كند؟! برای انتباه این مسأله كفایت نمی‌كند؟! باید چشممان را باز كنیم و بدانیم كه خلاصه ما مجاز را با حقیقت اشتباه نگیریم، و اصل را با فرع عوض نكنیم، و بدانیم كه به قول معروف:

این همه آوازه‌ها از شه بود \*\*\* گرچه از حلقوم عبداللَه بود[[3]](#footnote-3)

 از آنجا این حركت و این نفحات آمده و مشخص بود. خود ما هم در تشییع ایشان كه شركت كردیم، مشاهده كردیم كه آنقدر این جمعیت واقعاً زیاد است و ازحال و هوای مردم پیداست كه این تشییعشان با تشییع‌های دیگر فرق می‌كند. یعنی اصلًا از حال و هوا پیدا بود كه این در یك فضای دیگری قرار دارند، و واقعاً مشتاقانه، بعضی اوقات آدم احساس می‌كند مشیعین به زور دنبال جنازه هی می‌گویند: خدایا كی این را دفنش می‌كنند راحت شویم. از این گرما و كی می‌شود از این ابتلا، راحت شویم، كی می‌شود خاكش كنند و مجلسش هم بعد برویم به خاطر التیام بازماندگان.

 ولی در بعضی از تشییع‌ها آدم می‌بیند آدم مشتاق است خود مشیع مشتاق است، خودش پی‌گیری می‌كند، می‌ایستد، سرما را تحمل می‌كند آفتاب را تحمل می‌كند، اینها را تحمل می‌كند. اینها همه مال آن حال و هواست. آن حال و هوایی كه از آنجا آمده و یك نفحه‌اش هم این مرحوم را گرفته، و یك نفسش را هم این مرحوم را گرفته آنها به دنبال آن مسأله آنجا حركت می‌كنند. اینها را كه آدم نمی‌تواند این مسائل را نادیده بگیرد.

 مرحوم قاضی، یك همچنین مرد بزرگی، ایشان می‌فرمودند به دوستان خود كه: از توسل به ائمه به خصوص به سیدالشهدا غافل نشوید كه كلید راه در این توسل است،

 بدون این فایده‌ای ندارد. بالاخره آنها یك چیزهایی می‌دیدند، آنها یك چیزهایی احساس می‌كردند. لذا مرحوم آقا می‌فرمایند: كه باید به دنبال مجالس ما آن توسل هم باید باشد. تا اینكه به آن بركت انسان دسترسی پیدا بكند.

 امیدواریم خداوند متعال پیوسته ما را مدیون آن انفاس قدسیه اولیاء الهی قرار بدهد و شاكر برای آن انفاس و همم، و از بركات حالات آنها و نفوس آنها پیوسته خداوند ما را متنعم بفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. مثنوى معنوى [↑](#footnote-ref-1)
2. فرمود: عليكم بسنتى و سنة الخلفاء الراشدين الهادين من بعدى: شما را سفارش مى‏كنم به سنت خود و نيز سنت خلفاى بعد از من. (امام احمد بن حنبل شيبانى اين حديث را در مسند خود ج ٤، ص ١٢٦ نقل كرده است). [↑](#footnote-ref-2)
3. -

مطلق آن آواز خود از شه بودگرچه از حلقوم عبدالله بود

مثنوى معنوى دفتر اول [↑](#footnote-ref-3)